

مهم‌ترین تفاوت مذاکرات در دولت کنونی با دولت قبل چیست؟

مذاکره از موضع قدرت

احمد فاضلزاده

دکترای روابط بین‌الملل

یکی از پرسش‌هایی که گاه در رسانه‌ها طرح می‌شود آن است که مذاکرات در دولت سیزدهم چه تفاوت‌هایی با مذاکرات در دولت قبل دارد؟ این سؤال خود مقدمه‌ای بر طرح این شبهه است که حاکمیت و جریان انقلابی با موضوع مذاکرات، سیاست زده برخورد کرده‌اند؛ به طوری که زمانی که دولت به دست جریان غیرمتبوع‌شان باشد، با مذاکره مخالفت می‌کنند اما زمانی که دولت به دست خودشان بیفتد، آن را امری مثبت تلقی می‌کنند. طرح این انگاره که بسیار هم عامیانه است، نشان از عدم درک تفاوت‌های بنیادین مذاکره در دولت فعلی و دولت پیشین دارد. اما در پاسخ به این سؤال شاید بتوان اصلی‌ترین تفاوت میان دو دولت را شیوه مواجهه آنها با مذاکرات دانست؛ مذاکرات هسته‌ای برای دولت قبل به‌عنوان راهی برای خلاصی از مشکلات اقتصادی به حساب می‌آمد و ماهیت وجودی دولت قبل نیز بدون توافق هسته‌ای معنایی نداشت. اما برای دولت سیزدهم مذاکره، همه چیز نیست؛ ضمن آنکه برخلاف دولت قبل که مدام در رسانه پالس‌هایی حاوی پیام بدبختی و بیچارگی و نیاز ایران به توافق به دولت‌های غربی می‌داد، در حال حاضر دولت سیزدهم از موضع قدرت پای میز مذاکره می‌نشیند.

بلومبرگ در ۲۵ آگوست مقاله‌ای با عنوان «اقتصاد بیمار، دست تهران را در گفت‌وگوهای هسته‌ای می‌بندد» منتشر کرده که در آن نویسندگان اظهار داشته‌اند: «دیپلمات‌هایی که برای بازگرداندن توافق هسته‌ای ایران تلاش می‌کنند، می‌خواهند به اقتصاد رو به وخامت این کشور کمک کنند، زیرا مشکلات فزاینده فشار به مقامات عالی تهران را افزایش می‌دهد.» سپس در ادامه به چند نقل قول از برخی ایرانیان اشاره کرده و بر مبنای آن نتایج موردنظر خود را به طور ضمنی گرفته است؛ اینکه ایران چاره‌ای جز مذاکره ندارد و از سر ناچاری به‌دنبال حصول هرگونه توافق است.

این مقاله که نویسندگان آن غالباً از داده‌های یکجانبه استفاده کرده‌اند، از جنبه‌های متفاوتی قابل نقد است؛ به تا‌زگی جواد صالحی اصفهانی که متراسخ به این مطلب، مقاله‌ای نوشته که از سوی مؤسسه کوئینسی منتشر شده است. صالحی اصفهانی، استاد اقتصاد دانشگاه ویرجینیا تک، عضو پیوسته مؤسسه بروکینگز است و در مقاله خود با عنوان «نه، ایرانی‌ها از جایگاه ضعف اقتصادی گفت‌وگو نمی‌کنند» اشاره کرده است که اتفاقاً برخلاف مقاله بلومبرگ، ایران از موضع قدرت پای میز مذاکره نشسته است و نه از

■ **پول های بلوکه شده در زندگی مردم چه تاثیری دارد؟**
صالحی اصفهانی در ادامه، به اظهارنظر یکی از کارشناسان بنیاد دفاع از دموکراسی اشاره می‌کند که، گفته بود آزادسازی پول‌های بلوکه شده ایران به نفع طبقه متوسط نخواهد بود و چون صرف جنگ‌های

گفت و گو با علیرضا شجاعی زند درباره تحركات اخیر سران فتنه

جریان اصلاح‌طلبی همان تجدیدنظرطلبی است

ایام عاشورای امسال، انتشار متنی از میرحسین موسوی کاندیدای اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ در فضای رسانه‌ای کشور خبرساز شد؛ متنی که در آن حملات تندی به جمهوری اسلامی و مدافعان حرم مبارز با داعش و تئوریست‌های مسلح شده بود. اگرچه از مدتی پیش محدودیت‌های حصر برای موسوی و کرویوی تا حد زیادی تسهیل شده و امید می‌رفت رفتار گذشته خود را اصلاح کنند، اما اقدام اخیر میرحسین موسوی نشان داد وی مسیر سراسیبی و سقوط را که از سال ۸۸ شروع شده بود با سرعت بیشتری در حال طی کردن است و حد یقف این تندروی و خروج او از مدار عقلانیت و انصاف و ارزش‌های انقلاب مشخص نیست. بیانیه اخیر او حتی مرزبندی وی با تئوریست‌هایی نظیر داعش را هم از بین برده و حضور فداکارانه نیروهای ایران و حزب‌الله در سوریه علیه داعش را شوم و کجروی و «جرانم‌نگین» خوانده است؛ او در بخش دیگری با ادبیات وقیحی یکی از شهدای بزرگ مدافع حرم را مذمت کرده است. در کنار متن این بیانیه، آنچه مایه تعجب بود سکوت حامیان دیروز موسوی است که با سکوت از کنار آن گذشتند و به‌جز برخی شخصیت‌ها همچون غلامحسین کرباسچی یا عباس عبدی، شخص خاص دیگری حاضر به موضع‌گیری نشده بود. برای بررسی این بیانیه – که گفته می‌شود متن مقدّم کتاب بیانیه‌های موسوی به زبان عربی است – و وضعیت فعلی جریان اصلاحات، سننیم با علیرضا شجاعی زند؛ دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس گفت‌وگویی انجام داده است.

■ **انقلاب و تجربه واگرایی ها**

آقای موسوی خیلی پیش‌تر از این، از مسیر و ممشای اصلاح‌طلبی بیرون افتاده بود؛ چنان که اصلاح‌طلبان هم خیلی بر این ممشا پایدار نماندند؛ بررسی آقای موسوی واردالیکیسم وی مستلزم اشاره به برخی نکات مقدماتی است که در سؤال شما هم بود. من تاگزیر به به برخی از آن نکات که اختصاص به ایشان هم ندارد در اشخاص و جریانات دیگر هم کمابیش تاثیرگذار بوده می‌پردازم. در ادامه اگر مجالی بود تا آنکه هم جواب می‌دهد؛ ماجرا را بهتر توضیح می‌دهد.این در باب خود ایشان و شبه‌بیانیه‌ای که صادر کردند، مطالبی را عرض خواهم کرد. این را هم باید بگویم که بعضی از رخدادها و بعضی از شخصیت‌های سیاسی اجتماعی را نمی‌شود تبیین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کرد؛ به اینکه مطلقاً نشود؛ اما بیشتر مناسب تبیین‌های روانشناختی هستند و مستلزم تاملات علم‌النفس. در بعضی از پدیده‌ها و اشخاص، تبیین‌های روان‌شناختی بهتر جواب می‌دهد؛ اما چرا را بهتر توضیح می‌دهد.این عارض کردم تا بگویم حتی اگر قرار باشد پس از اشارات مقدماتی، بحثی را‌رجع به ایشان بکنیم، بیشتر باید از این مدخل وارد شد و استفاده کرد. تبیین‌های دیگری هم کرده‌اند؛ اما گمانه است. این که تبیین روانشناختی بهتر می‌تواند مسئله را توضیح

نیابتی می‌شود، باید از حصول توافق جلوگیری کرد؛

او در پاسخ به این مطلب می‌نویسد: «داده‌های هزینه خانوارهای ایرانی این استدلال که منابع آزاد شده به طبقه متوسط نمی‌رسد را رد می‌کند. سال گذشته، درآمد شخصی بیش از سه برابر سریع‌تر از تولید ناخالص داخلی سرانه افزایش یافت. تورم در سال ۴۲ درصد بود اما درآمدها و هزینه‌ها با حاشیه قابل توجهی از تورم پیشی گرفت و حدود ۵۳ درصد افزایش یافت. در نتیجه، با تعدیل تورم، درآمدها در سطح ملی ۱۱.۵ درصد، در مناطق شهری ۱۲.۱ درصد و در مناطق روستایی ۷ درصد افزایش یافت.» او در ادامه استدلال خود می‌نویسد: «این ادعا که آزاد شدن پول‌های ایران به طبقه متوسط نمی‌رسد، ناشی از درک نادرست از اقتصاد ایران است. ایرانی‌های طبقه متوسط از رفع تحریم‌ها حمایت می‌کنند همان‌طور که در انتخاب قاطعانه خود از حسن روحانی و حمایت گسترده از ابراهیم رئیسی نشان دادند.»

او دید این استاد دانشگاه، هدف دولت برای رسیدن به رشد ۸ درصدی در سال در دوره اول، همراه با ایجاد یک میلیون شغل و ساخت یک میلیون خانه در سال، به منابع سرمایه‌گذاری بسیار بیشتری نسبت به آنچه در حال حاضر وجود دارد، نیاز دارد. او اگرچه وجود مشکلات در اقتصاد ایران را می‌پذیرد، اما اینکه دولت باید به‌دنبال توافق با غرب باشد را نه در راستای تلاش برای برون رفت از بدبختی و بحران که برای پایدار کردن اقتصاد ایران می‌داند. او می‌نویسد: «کمبود منابع سرمایه‌گذاری بحرانی‌ترین عامل است.

در سه سال گذشته، سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص حدود ۱۳ درصد تولید ناخالص داخلی بوده که برای حفظ موجودی سرمایه در سطح فعلی کافی نیست، چه رسد به ایجاد رشد قوی. این نسبت از بیش از ۳۰ درصد در دهه ۱۹۹۰ و ۲۵ درصد در اواخر سال ۲۰۱۱ کاهش یافته است. صادرات نفت منبع اصلی منابع

می‌کند و مسأله‌مند می‌شود که ناظر به تجدیدنظر در اصول باشد نه صرف تغییر تکنیک‌ها، تاکتیک‌ها و راهبردها. شما ممکن است بنا به ضرورت یا مصالحی، خط‌مشی و حتی مسیرتان را عوض کنید و در عین حال به حفظ مبانی و مراقبت از اهداف و آرمان‌ها اهتمام داشته و پایبند باشید. در این حالت شما اصلاح‌طلبید و نه تجدیدنظرطلب. تجدیدنظرطلب کسی است که اصول و مبانی را تغییر می‌دهد و جابه‌جا می‌کند. به همین دلیل است که می‌گویم ایشان، صرف‌نظر از عنوانی که خود گذارده‌اند یک جریان تجدیدنظرطلب هستند. به این معنا که یا در صددند تا اصولی را که انقلاب و نظام جمهوری اسلامی بر پایه آن شکل گرفته است، تغییر دهند یا می‌خواهند اصلاحاتی را در این نظام، بر پایه مبانی دیگری شکل دهند؛ مبانی‌ای که از جای گرفته شده است و خیلی هم غریب و ناشناخته نیست؛ اتفاقاً آن را آشکارا ابراز کرده‌اند و می‌کنند؛ مبانی ماخوذ از غرب و مدرنیته.

می‌خواهند جمهوری اسلامی را از میانه‌های راه به نفع مد‌رئنه مصادره کنند. می‌خواهند جمهوری اسلامی را به نحوی اصلاح کنند که همراهی، سازگاری و همسویی هرچه بیشتری با مدرنیته داشته باشد. لذا اگر بخواهیم به مفاهیم و کلمات وفادار باشیم و معانی را به‌درستی منتقل کنیم از این جریان باید با عنوان تجدیدنظرطلب یاد کرد نه اصلاح‌طلب. حال با چنین زمینه‌ای باید نظر کرد که آقای موسوی در کجای این ماجرا قرار گرفته است. آقای موسوی قابلیت تحلیل ساختاری، تحلیل مثلاً معرفتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی یا تاریخی ندارد. پدیده موسوی چیزی متفاوت از اصلاحات است. برای ظهور و رشد جریان موسوم به اصلاحات البته قائل به تحلیل‌های کلان و فرافردی هستیم؛ این پدیده و حتی آن چیزی که به عنوان جنبش سبز ظاهر شد و به‌سرعت هم فروپاشید، قابلیت تحلیل ساختاری، اجتماعی و فرهنگی دارد و می‌شود حتی در نسبت با تحولات جهانی نیز آنها را فهم و تحلیل کرد؛ اما آقای موسوی را نه. به نظر من او بیشتر قابلیت تحلیل فردی دارد. است که مسیر تحلیلیش، همان بحث‌های فقهی است که من جرأت ورود به آن را ندارم و تخصص و صلاحیتش را هم ندارم؛ چون نیازمند دانش روانشناختی و علم‌النفس است.

■ **میرحسین موسوی دچار توهم شده است**

یکی از رویه‌های غلط و رایج در فضای سیاسی ایران همین است که مناصب و مدیریت‌های اعطاشده به افراد، از اعتبار و جایگاهی فراتر از حد و اندازه‌ای که هستند برخوردار می‌شوند؛ تا جایی که پس از برکناری یا خاتمه مسئولیت هم همچنان با آن فرد باقی می‌مانند. عجیب‌تر آنکه قاطبه ایشان هم بی میل نبوده‌اند که به این موقعیت سازمانی و نقش تعریف شده خود در ساختار جمهوری اسلامی، ماهیت فکری و ایدئولوژیک ببخشند و خود را به عنوان نظریه‌پرداز و سرمدمدار متنب با گفتمانی متفاوت از دیگران معرفی کنند. این



سرمایه‌گذاری است، اما برای حفظ تولید نفت و گاز، بخش نفت و گاز به تنهایی به سرمایه‌گذاری نزدیک به یک سوم تولید ناخالص داخلی نیاز دارد.»

■ **دولت قبل، از موضع ضعف مذاکره می کرد**

صالحی اصفهانی با اشاره به تفاوت رویکرد دولت‌های کنونی و قبل به مذاکرات، خاطرنشان می‌کند که روحانی از موضع ضعف، به سراغ مذاکرات رفت؛ «به نوبه خود، ایالات متحده باید ثبات اقتصادی ایران را دلیلی برای خوش بین بودن نسبت به دستیابی به یک توافق پایدار با ایران بداند. محافظه‌کارانی که اکنون در قدرت هستند بشدت از توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ مورد مذاکره روحانی انتقاد

http://irannewspaper.ir
 editorial@irannewspaper.ir



ایران

ادعان می‌دارد که برخلاف آنکه ایران از موضع قدرت به این مذاکرات وارد شده و آن را پیش می‌برد، اما اینگونه نیست که بخواهد رفتاری غیرمعقول داشته باشد یا به‌دنبال بهانه برای عدم حصول توافق باشد؛ «واشنگتن باید توانایی ایران برای تثبیت اقتصاد خود تحت تحریم‌ها را فرصتی برای دستیابی به این نکته تأکید دارد که ایران می‌تواند در شرایط تحریم اگر خوب عمل نکند زنده بماند و نیازی به عقب‌نشینی از هدف راهبردی خود برای به چالش کشیدن هژمونی ایالات متحده در ازای رفع تحریم‌ها ندارد.»

کردند، زیرا معتقدند که ایران از موضع ضعف به مذاکرات نزدیک شده است.»

این تحلیلگر اقتصادی با بیان اینکه موضع دولت رئیسی در قبال مذاکرات برخلاف دولت قبل، از سر قدرت است، می‌نویسد: «وعده رئیسی مبنی بر گرّه نزدن معیشت مردم به توافق هسته‌ای، بر این نکته تأکید دارد که ایران می‌تواند در شرایط تحریم اگر خوب عمل نکند زنده بماند و نیازی به عقب‌نشینی از هدف راهبردی خود برای به چالش کشیدن هژمونی ایالات متحده در ازای رفع تحریم‌ها ندارد.»

او همچنین در پایان نوشته خود رویکرد کلی جمهوری اسلامی در قبال توافق را تشریح می‌کند و

از مسیر ویژگی‌های شخصیتی نمی‌توان تحلیل کرد. اینجاست که آن فقر سیاسی و نظری و شناختی به اضافه کاتالیزور نفوسایات، دامن او را گرفته است و رها نمی‌کند.

■ **بیانیه موسوی آن قدر ضعیف و بی‌قدر است که نمی‌توان آن را محصول چند فکر دانست**

بیانیه منتشره به لحاظ قالب و محتوا در سطح سه و چهار است. نه محوربندی درستی دارد و نه اجزای منسجم و نه فحوای مهم و تاثیرگذار. برخی با اشاره به برخی قرائن می‌گویند که برایش نوشته‌اند. من اما با اشاره به همان قرائن آن را رونویسی خود موسوی از نوشته‌ها و سخنان دیگران می‌دانم و به تحلیل معقدّم‌که در خلوت و به تنهایی نوشته؛ شاید به حلقه اول هم به نحوی داده است و بیک تأییدی هم گرفته باشد چون آن‌قدر ضعیف و بی‌قدر است که نمی‌توان آن را محصول چند فکر دانست. در حد یک نگارش ژورنالیستی متوسط و در حد سایت‌های عامه‌پسند! نه بیامی دارد و نه حرف روشنی. یک نوع واکنش از روی عصبانیت است؛ نسبت به فردی که ایشان را رنجانده؛ به‌خاطر نقشی که در جمع کردن اعتراضات پس از ۸۸ داشته است.

■ **دوستاناران موسوی دچار یأس و سرخوردگی شده‌اند و در کما بهسر می‌برند**

گویا حرف‌های مهم‌تر و مبنایی‌تری برای گفتن نداشته و هیچ ایده و انگیزه‌ای هم برای نشان دادن چشم‌اندازهای بلندتر در سر ندارد. پس او رهبر چه جنبشی است و چه رهنمودی برای چشم به راهان که طی این سال‌ها درخواست رهایی او را از حصر داشتند؟ چه شوکی به این جماعت، پس از خواندن آن وارد شد. علت سکوت این جمع کثیر مطالبه‌گر و معترض دائمی در قبال این قضیه را باید در همین جا جست؛ این نیست که مثلاً خواسته‌اند جانب او را بگیرند یا خواسته‌اند که در حمایت از او هزینه کنند؛ خیر؛ جایی برای حمایت باقی نگذارده است. به‌عینه معلوم شد که موسوی در حصر برای ایشان همه‌راتب بهتر از موسوی بیانیه‌نویس است. به نظر دوستان و دوستاناران ایشان دچار یأس و سرخوردگی شده‌اند و در کما به‌سر می‌برند. به هر صورت این دو مصداق از اشتباهات موسوی است که تعیین‌کننده هم بوده‌اند و مؤید آنکه آقای موسوی را جز از مسیر

واری‌های فردی نمی‌توان تحلیل کرد. نکته آخر هم اینکه، اصلاحات یک مسأله هنوز حل نشده است و یکی از مسائل و سرعت‌گیرهای جمهوری اسلامی است که برای سال‌ها باقی خواهد ماند؛ آقای موسوی اما، یک مسأله پایان یافته است. او هرچقدر هم که اندوخته بود، به یک‌باره از دست داد. دوستاناران ایشان ساخته بودند، متوقف اصلاحات را به فنا داد و هم اندک سرمایه‌ای را که به واسطه این ده یازده ساله عسرت به‌دست آورده بود؛ لذا چه چیز دیگری می‌ماند که بتوان راجع به آقای موسوی گفت؟ به نظر بعد از این هرچه بگویم، اتلاف وقت است!



می‌توانست رئیس جمهور همین نظام و توسط همین شورای نگهبان شود. چنانکه افراد به لحاظ فکری، نزدیک به او چهار سال بعد، دولت اعتدال را تشکیل دادند و دوستانی از حلقه‌های پیرامونی او را به وزارت و معاریت و مدیریت رساندند. او با اینکه سالیان مهم و زیادی را در مسئولیت بود و سالیان درازی هم فرصت رصد و مطالعه ایران را داشت و از مشورت‌های متفکرین و مطلعین بسیاری هم بهره برده بود و کرسی دانشگاهی هم داشت، اما به هیچ رواجعه ایران و ظرفیت‌ها و قابلیت‌های جمهوری اسلامی را نمی‌شناخت و هنوز هم نمی‌شناسد.

■ **بیانیه اخیر موسوی تمام اندوخته ۱۱سال عسرت وی را بر باد داد**

اشتباه دوم او همین شبه‌بیانیه‌ای است که در این اواخر صادر کرده است. عجیب است که او از این فرصت و توفیق اجباری که به دلیل حصر نصیبش شده بود، چندان استفاده نکرده و در همان فضای بسته‌ای که دیگران برایش ساخته بودند، متوقف ماند و فهم و درک و شناخت خود از واقعیت‌های جهانی و جامعه ایران را ارتقا نبخشیده است. او به هر صورت ده یازده سالی را در حصر بود و همین برای او یک موضع مظلوم‌نمایانه ایجاد کرده بود

«زمنه‌نشناسی» اش شناخت و تحلیل کرد. من به دو تا از خطاهای مهم ایشان اشاره می‌کنم و در می‌گردم؛ خطای اول او همان دچار شدن به «توهم رهبری جنبش» از مسیر صدور بیانیه‌های پشت هم به منظور تداوم‌بخشی به اعتراضات خیابانی بود. در حالی که اگر، او با هر قصد و هدفی که در سر داشت، ضمن حفظ موضع اعتراضی خود، به نتیجه انتخابات تن می‌داد، می‌توانست به احتمال زیاد، پیروز انتخابات بعدی باشد. اگر صبر می‌کرد و بر همان منوال و مواضع ماقبل از انتخابات می‌ماند؛ می‌توانست از مسیر قانونی، البته با چهار سال تأخیر، به همان نقطه‌ای برسد که سودایش را داشت و